

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقہ

جلسہ سی و نہم

۹۲/۱۱/۱۹

بحث در نظریه متقدمین بود، منظور از متقدمین تا عصر آخوند خراسانی و میرزای نائینی است. بعد از میرزا کمتر کسی قائل به این مبناست. اینکه مفاد امر و نهی یکی - طلب - است. و فارق بین آن دو، متعلق - امر و نهی - است. امر به وجود فعل یا وجود طبیعت تعلق می‌گیرد و نهی به ترک فعل یا عدم طبیعت تعلق می‌گیرد. این مبنا از سوی متاخرین بعد از نائینی، حتی معاصرین مرحوم نائینی مورد خدشه واقع شده است. باید گفت: بعد از آخوند پرونده این نظریه بسته شده و جز مرحوم نائینی کسی قائل به این نظریه نیست. مبنای متاخرین این است که تفاوت مفاد امر و نهی، بنیادین و اساسی است، نه اینکه تنها در متعلق آنها تفاوت باشد. مفاد امر، بعث و مفاد نهی زجر است. بر خلاف نظریه متقدمین - که مفادها یکی (طلب) و متعلقها متفاوت بود. در امر وجود الطبیعه و در نهی ترک الطبیعه بود - در اینجا مفادها متفاوت و متعلقها یکی است. مفاد امر، بعث است و مفاد نهی، زجر است. منتهی هم بعث و هم زجر به طبیعت تعلق گرفته است.

دو اشکال بر این مبنا وارد بود؛ اشکال اول از سوی محقق عراقی مطرح شد و اشکال دوم از سوی حضرت امام علیه السلام طرح گردید. اشکال اول ایشان که ثبوتی بود مطرح شد.

اشکال اثباتی:

بعد از اشکال ثبوتی حضرت امام علیه السلام نوبت به اشکال اثباتی ایشان می‌رسد. ایشان می‌فرمایند؛ وقتی نهی را تحلیل می‌کنیم بیش از دو جز ندارد ماده و هیئت.

اما ماده نهی؛ مثل لاتکذب که کذب ماده نهی است بر چیزی جز ذات طبیعت ماده - کذب - دلالت ندارد. در کذب، عدم نهفته نیست.

اما هیئت نهی؛ جز دلالت بر زجر در آن نیست، در هیئت لاتکذب چیزی جز ردع و منع نیست. پس بر عدم الطبیعه دلالت نمی‌کند.

بنابراین در تحلیل نهی، - نه در ماده و نه در هیئت - چیزی نیست که بر طلب التکرک دلالت کند.

«النهي كالأمر ينحل إلى مادة و هيئة، و المادة تدل على نفس الماهية، و الهيئة تدل على الزجر عن الماهية أو عن إيجادها بالمعنى الحرفي كما سبق، و ليس هناك شيء يدل على التكرک و العدم، لا مادة و لا هيئة»^۱

این اشکال را وارد می‌دانیم. منتهی با این توجیه که مراد از اینکه ماده جزء بر طبیعت بر چیزی دلالت نمی‌کند یعنی از ماده جز معنای طبیعت متبادر نیست. در هیئت هم چیزی جز زجر و ردع متبادر نیست.

خلاصه:

از مجموع اشکال‌ها بر نظریه متقدمین روشن شد که، اشکال ثبوتی ندارد و طلب التکرک محال نیست ولی در صیغه نهی چیزی بر طلب التکرک نیست.

نظر دوم: مشهور متأخرین:

بعد از آخوند بنابر این نظر بین مفاد امر و نهی تباین وجود دارد مفاد امر بعث و نهی منع است. بلکه در متعلق که مدلول ماده است یکسانی وجود دارد. ولی مفاد صیغه امر با نهی تباین است.

در تبیین نظریه متأخرین بین محققان اصولی چندین مسلک وجود دارد. به تعبیر دقیق تر، چندین نظر در مقابل نظریه قدماست:

۱- تهذیب الأصول، ج ۱، ص: ۲۹۴

نظریه اول: حضرت امام علیه السلام :

نظر ما هم این است. اینکه مفاد امر و نهی یکی - طبیعت - است و لکن مفاد صیغه امر، بعث تشریعی و مفاد صیغه نهی، زجر تشریعی است.

زجر و بعث دو گونه است:

یک نوع زجر و بعث تکوینی داریم. اسب سواری که اسب را می راند و با شل و سفت کردن دهنه اسب، تکویناً او را بعث و زجر می کند. یعنی اسب برای رفتن و ایستادن، تکویناً زاجر و باعث است.

زجر و بعث تشریعی؛ منع در عالم قانون و تشریع می کند مثل نکن، در اینجا تکویناً چیزی مانع او نیست؛ اما به لحاظ قانون مانعی سر راه اوست و آن امر است.

«و التحقيق كما هو المتبادر من النواهي ان مادتها هي مادة الأوامر لا تدل الا على نفس الطبيعة و لكن مفاد هيئة الأمر هو البعث و التحريك تشريعا و مفاد هيئة النهي هو الزجر و المنع عن الطبيعة تشريعا و قانونا»^۱
سه دلیل از این بیان فهمیده می شود:

۱- تبادر؛ «کما هو المتبادر» در عبارت ایشان متبادر آمده. آنچه از صیغه متبادر است جز زجر تشریعی نیست.

۲- طبق قاعده تطابق اثبات و ثبوت، باید مقام اثبات با مقام ثبوت متطابق باشد. آنچه در درون انسان است همان را ابراز می کند. در مقام ثبوت؛ قبل از اینکه مولا نهی کند منشا نهی چیست؟ منشاش مفسده در فعل است که موجب نهی و زجر تشریعی می شود. اگر مقام ثبوت مفسده

۱- همان.

در فعل است، در مقام اثبات هم زجر از فعل است نه اینکه مصلحت در ترک باشد. بلکه در خود فعل مفسده وجود دارد.

۳- در سایر لغات هم الفاظی که برای نهی بکار می‌رود، با زجر از فعل - نه طلب ترک - تناسب دارد. می‌گویند نکش، نزن، همه‌اش زجر است. چنین نیست که بگویند؛ انجام بده آدم نزدن را.

اصل دلیل، همان تبادر است و دو تای دیگر علامت و مرجحات آن تبادر است.

اشکال خویی:

محقق خویی بر اصل مبنا - که امر بر بعث و نهی بر زجر دلالت دارد - اشکال می‌کنند. چنانکه امر و نهی بر طلب دلالت نمی‌کنند بر بعث و زجر تشریعی هم دلالت نمی‌کنند. فضلا از بعث و زجر تکوینی.

اینکه بعث و زجر تکوینی نیست روشن است. برو، نرو تکویناً کسی را نمی‌فرستند. بعث و زجر تشریعی هم نیست؛ چون بحث در مفاد و مفهوم امر و نهی است، در حالی که امر و نهی مصداق بعث و زجر تشریعی هستند. یعنی افع‌ل یا صل، مصداق بعث تشریعی است. لاتفع‌ل مصداق زجر تشریعی است. نه اینکه مفهوماً بعث و زجر تشریعی باشند. پس بحث ما در مفهوم بعث و زجر تشریعی است نه مصداق آن دو.

امر محال است که مفهوماً اراده فعل باشد یا نهی محال است که به معنی کراهت تشریعی باشد؛ چون اراده تشریعی یعنی اختیار الفعل، کراهت تشریعی هم عدم اختیار الفعل. اختیار فعل و عدم اختیار فعل به فعل غیر تعلق نمی‌گیرد بلکه به فعل خود شخص صاحب اختیار تعلق می‌گیرد. این غیر از اراده تشریعی است. اراده تشریعی یعنی اختیار العمل.

بله شوق و نفرت به فعل غیر تعلق می‌گیرد؛ اما شوق و نفرت، امر و نهی نیستند. من از کار دیگری زجر و یا به آن شوق دارم، این به معنی نهی و امر به آن نیست.

والسلام